



مسأله ساخت و عامل به مثابه یکی از مسائل بسیار تأثیرگذار در علوم اجتماعی، نقش تعیین‌کننده‌ای به‌ویژه در مباحث روش‌شناختی، قدرت، نظم و مسئولیت اجتماعی دارد. در فضای فکری متفکران اسلامی، نظریه اعتباریات علامه طباطبایی از جمله دیدگاه‌هایی است که می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در مباحث ساخت و عامل داشته باشد. آن بخش از نظریه اعتباریات علامه طباطبایی که در مقاله ششم کتاب اصول فلسفه رئالیسم و رساله اعتباریات تقریر شده، با تقریر خاصی که از مقولات عقل عملی ارائه داده است، می‌تواند دستاوردهایی مانند تعریف عاملیت در اجتماع، تعریف ساختار و مشخصات ساختار در اجتماع را پدید آورد. ظاهراً ورود این نظریه به مباحث اجتماعی در کنار دیدگاه‌هایی مانند نظریه ساخت‌یابی گیدنز می‌تواند ظرفیت‌های مناسبی برای آن ایجاد کند. گیدنز در نظریه خود، دوگانگی ساخت و عامل را کنار نهاده و بر مفهوم دوسویگی ساخت تأکید کرده است که در آن عامل‌ها در ایجاد ساختار و ساخت بر نحوه عمل عامل نقش دارد. در مقاله حاضر، با تحلیل نظریه طباطبایی در اعتباریات به عنوان وجوه ساختاری مشترک در افعال انسانی، نشان داده شده است که بحث ساخت و عامل در آثار طباطبایی و گیدنز، در توصیف ساخت به عنوان کیفیات مشترک عاملان اجتماعی، اراده و چیرستی نقش عاملیت، از وجوه مشابهی برخوردار است که توجه به آن‌ها می‌تواند ظرفیت‌های مناسبی برای ایفای نقش نظریه اعتباریات در علوم اجتماعی ایجاد کند.



نظریه اعتباریات، ساختار و عامل، علامه طباطبایی، گیدنز، دوسویگی ساخت، مقولات عقل عملی

دو فصلنامه علمی پژوهشی نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان / سال دوم / شماره دوم / پاییز و زمستان ۱۳۹۱

ساخت و عامل در نظریه اعتباریات علامه طباطبایی و نظریه ساخت‌یابی گیدنز

سیدحمیدرضا حسنی

استادیار گروه فلسفه علوم انسانی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

hrhasani@rihu.ac.ir

هادی موسوی (نویسنده مسئول)

پژوهشگر گروه فلسفه علوم انسانی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

hmousavi@rihu.ac.ir



مقدمه

یکی از دغدغه‌های کنونی و دیرپای جامعه علمی مسلمانان این بوده است که با مبانی فکری و فلسفی اسلامی، وارد مباحث علوم طبیعی و انسانی شوند. اما این خواسته هنوز به نقطه ایده‌آل، یعنی حضور پررنگ و کارآمد نظریه‌های فلسفه اسلامی در علوم انسانی نرسیده است. از جمله فلاسفه‌ای که مواجهه مستقیمی با تفکر معاصر غربی در فلسفه و علوم انسانی داشته است، علامه سید محمدحسین طباطبایی (ره) است. با وجود این امتیاز خاص نظریه‌های علامه نسبت به سایر فلاسفه مسلمان، ورود نظری آن به مباحث اصلی علوم انسانی مانند مباحث ساخت و عامل و روش‌شناسی علوم انسانی، هنوز محتاج تلاش‌های فکری بیشتری است. با این حال، به نظر می‌رسد مواد فکری لازم برای ورود مقتدرانه فلسفه اسلامی به علوم انسانی در نظریه‌های علامه طباطبایی وجود داشته باشد. یکی از نظریه‌های وی که در آستانه راه ارتباطی میان فلسفه و علوم انسانی قرار دارد، نظریه اعتباریات^۱ است. تفسیر تحلیلی این نظریه و تفکیک جنبه‌های مختلف آن از یکدیگر، بیانگر جایگاه آن در مسأله ساخت و عامل در مباحث علوم اجتماعی است. در میان نظریه‌های صاحب‌نظران علوم انسانی، شباهت‌های فراوانی میان نظریه ساخت و عامل علامه طباطبایی و نظریه آنتونی گیدنز^۲ با نام ساخت‌یابی^۳ مشاهده می‌گردد. بررسی مقایسه‌ای این دو نظریه، پرتوهای روشنگری را بر هر دو نظریه علامه و گیدنز خواهد افکند.

بیان مسأله

همان طور که بیان شد، نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز در مورد عاملیت اجتماعی و رابطه آن با ساختارهای اجتماعی، شباهت‌های فراوانی با نظریه اعتباریات علامه طباطبایی دارد. ظاهراً با وجود اختلاف‌هایی بین دو نظریه مذکور، آن‌ها می‌توانند خدمات متقابلی به یکدیگر داشته باشند. البته منظور از بیان شباهت، تطبیق این دو نظریه نیست، بلکه پژوهش حاضر درصدد است

۱. نظریه اعتبارات با نام نظریه اعتبارات نیز شناخته شده است. دلیل این امر نیز استفاده علامه طباطبایی از هر دو اصطلاح در ضمن توضیح نظریه خود بوده است. با این حال به نظر می‌رسد در عبارات علامه طباطبایی هنگامی که از واژه "اعتبارات" استفاده می‌شود اشاره به حیثیتی از این نظریه دارد که متمرکز بر عمل "اعتبار" و "اعتبارسازی" در مقابل حقیقت و معرفت حقیقی است و هنگامی که از "اعتباریات" استفاده می‌شود اشاره به خود معانی "اعتباری" دارد؛ آن دست معانی که حاصل فرایند اعتبار هستند. (ر. ک: طباطبایی، ۲۰۰۷: ۳۳۹-۳۴۲-۳۴۸-۳۵۰)

2. Anthony Giddens

3. Structuration theory



تا با مقایسه این دو نظریه، به دلیل تأثیرگذاری تفکر گیدنز در علوم اجتماعی معاصر، در صورت امکان، گامی برای بروزرسانی دیدگاه علامه طباطبائی برای استفاده در علوم اجتماعی بردارد. ظاهراً نظریه اعتبارات علامه طباطبائی، به دلیل برخورداری از پشتوانه فکری و فلسفی مستحکم، کاربردها و جنبه‌های گوناگونی در حیطه‌های مختلف دانش دارد که دامنه آن از مباحث مابعدطبیعی آغاز می‌شود و در مباحث اصول فقهی، اخلاقی و مباحث اعتبارات عملی قبل از اجتماع و بعد از اجتماع نیز جاری است.

در تفکر گیدنز شاهد چنین پشتوانه فلسفی نظام‌مندی نیستیم. با این حال، گیدنز از هر طریقی که به نظریه خاص خود در علوم اجتماعی دست یافته باشد، حرف‌های فراوانی در علوم اجتماعی برای گفتن دارد. شباهت میان نظریه اعتبارات علامه و ساخت‌یابی گیدنز آنگاه جلوه می‌کند که نظریه علامه را از حالت فلسفی خود به وادی مباحث اصلی علوم اجتماعی سوق دهیم. بدین معنا که وقتی با نظریه اعتبارات مواجه می‌شویم، با این رویکرد به بحث علمی پردازیم که اگر علامه بخواهد با این مبنا وارد مباحثی مانند ساختار و عامل در فلسفه علوم اجتماعی شود، چه الزاماتی را برای این بحث پی خواهد افکند. با این وصف، نظریه اعتبارات علامه طباطبائی با رویکرد پژوهش حاضر، بسان مباحث فلسفی مطرح در فلسفه نخواهد بود و بیشتر به مباحث فلسفه علوم انسانی و اجتماعی مرتبط می‌شود. با این حال، نمی‌توان انکار کرد که در موضعی ناگزیر از بحث فلسفی خواهیم بود.

در پژوهش حاضر، از دو جنبه، کار تازه‌ای در مباحث اعتبارات انجام شده است: با شواهد کاملاً روشنی از عبارات علامه طباطبائی، جایگاه روشنی برای اعتبارات توصیف گردیده و از این رو، تمام ظرفیت نوشته‌های علامه طباطبائی مورد استفاده قرار گرفته است؛ به‌ویژه رساله اعتبارات (یا اعتبارات)^۱ که ظاهراً نقش آن در تبیین نظریه اعتبارات مغفول مانده است.^۲ در

۱. از این رو عبارت داخل پرانتز (یا اعتبارات) آورده شده است که در داخل کتاب مجموعه رسائل علامه طباطبائی و ابتدای رساله مذکور عنوان "رساله اعتبارات" آورده شده اما در فهرس این کتاب از آن با عنوان "رساله اعتبارات" یاد شده است. (ر. ک: همان: ۳۳۹)

۲. با مراجعه به مقالات و کتبی که درباره نظریه اعتبارات علامه طباطبائی نوشته شده است، مشخص می‌گردد که با وجود رساله خاصی با عنوان «اعتبارات» و وجود تبیین‌های فلسفی درباره نحوه شکل‌گیری اعتبارات، ارجاعات چندان مهمی به آن رساله نشده است. در حالی که بیشترین ارجاع‌ها به مقاله ششم از کتاب اصول فلسفه و رئالیسم داده شده است.



ضمن، با تحلیل نظریه اعتباریات به ساختاری و محتوایی، شواهد مهمی برای این تحلیل ارائه و زمینه ورود این نظریه به علوم انسانی بیشتر فراهم گردیده است.

پرسش‌های اصلی پژوهش حاضر عبارت است از: ۱) اعتبار چیست و چگونه پدید می‌آید؟

۲) ویژگی‌های خاص نظریه اعتباریات علامه طباطبایی برای موضوع ساخت و عامل در علوم انسانی چیست؟ ۳) اگر بخواهیم با توجه به ویژگی‌های نظریه‌های علامه، به بحث درباره ساخت و عامل بپردازیم، ساخت و عامل از دیدگاه علامه از چه هویتی برخوردار خواهد بود؟ ۴) با توجه به اینکه گیدنز نظریه خود درباره ساخت و عامل را به تفصیل توضیح داده است، آیا شباهت‌هایی میان نظریه ساخت و عامل برآمده از نظریه‌های علامه و ساخت‌یابی گیدنز می‌توان یافت؟ ۵) آیا می‌توان تصویر دو نظریه پرداز مذکور از ساخت و عامل را بر یک واقعه اجتماعی به نحوی یکسان تطبیق کرد؟

چارچوب مفاهیم

مفاهیم اصلی مورد استفاده در پژوهش حاضر، عبارت است از اعتبار، اعتبارات ساختاری، اعتباریات محتوایی، عقل عملی، مقولات عقل عملی. در ادامه تعاریف مفاهیم فوق بیان می‌گردد. اعتبار: به نظر علامه طباطبایی، تعریف اعتبار عبارت است از: أن الاعتبار: هو إعطاء حد الشيء أو حكمه لشيء آخر (طباطبایی، ۲۰۰۷: ۳۴۶). اعتبار، دادن حد یا حکم شیء به شیئی دیگر است. توضیحاتی که در مطالب بعد درباره ماهیت‌شناسی و نحوه پیدایش و ویژگی‌های اعتبار بیان می‌شود، این تعریف را تکمیل می‌کند.

اعتبارات ساختاری: منظور از اعتبارات ساختاری، جنبه‌های ساختاری و صوری اعتبار و در نهایت، ساختار اعمال انسانی است. توضیحات تفصیلی این اصطلاح که خاص پژوهش حاضر است، در خلال مباحث بیان می‌شود.

اعتبارات محتوایی: این اصطلاح بیانگر محتواهایی است که داخل اعتبارات ساختاری تحقق می‌یابد. محتواها، حیثیات اخلاقی و غیراخلاقی و فقهی افعال فردی و اجتماعی است که در داخل ساختار شکل می‌گیرد. این اصطلاح نیز خاص پژوهش حاضر است و در خلال مباحث آتی، به تفصیل درباره آن توضیح داده می‌شود.

عقل عملی: در فلسفه اسلامی، عقل عملی به آن جنبه‌ای از قوه عاقله انسانی اطلاق می‌شود که عهده‌دار شناخت و نظم‌بخشی در موجوداتی است که با اراده بشر پدید می‌آیند. این



موجودات همان افعال بشری است. این اصطلاح در مقابل اصطلاح عقل نظری است. عقل نظری عهده‌دار شناخت موجوداتی است که مستقل از اراده بشری هستند، مانند جهان و انسان. مقولات عقل عملی: همان طور که عقل نظری، واجد مقولاتی (دسته‌بندی‌های کلی یا مفاهیم عامی) است که از طریق آن‌ها موجودات را در قالب جوهر، عرض، کم و کیف و فعل و انفعال و غیره می‌شناسد، عقل عملی نیز مقولاتی دارد که افعال بشری (فردی و اجتماعی) در آن چارچوب رخ می‌دهد.

در بررسی حاضر، از مفاهیمی مانند «ساخت‌یابی» و «دوسویگی ساخت» در ادبیات گیدنز نیز استفاده می‌شود که توضیحات آن به تفصیل در متن مقاله خواهد آمد.

ماهیت‌شناسی اعتبار در نظریه اعتباریات علامه طباطبائی

نظریه اعتباریات علامه طباطبائی در بخش‌های مختلفی از دانش، از جمله در مباحث فلسفی، تفسیری، اصولی و نیز در مباحث علوم اجتماعی کاربرد دارد. در بررسی حاضر، نظریه اعتباریات علامه مورد بحث قرار گرفته است. نظریه یادشده در مقاله ششم از کتاب اصول فلسفه و رئالیسم و نیز رساله/اعتباریات بیان شده است.^۱ با این وصف، در این مرحله فقط جایگاه و لوازم این بخش از اعتبارات مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. از آنجایی که واژه «اعتبار» مفهومی مشترک است و ممکن است خوانندگان و نویسندگان مواجه با این اصطلاح را با ابهام معنایی مواجه کند، پیش از ورود به تبیین این دیدگاه، مشخص کردن جایگاه و هویت مفاهیم اعتباری ضرورت دارد. به نظر علامه طباطبائی، «اعتباری» در مقابل «حقیقی» در چهار معنا استفاده می‌شود:
 - «حقیقی» به معنای نفس واقعیت خارجی و تحقق عینی، مانند تحقق عینی وجود که اصیل است و «اعتباری» مقابل آن، به معنایی بر خلاف آن است، مانند ماهیت که در خارج، تحقق عینی و اصالت ندارد، بلکه موجودیت آن، عارض وجود است.
 - «حقیقی» به معنای ماهیت موجود با وجود مستقل و منحاز، مانند ماهیات جوهری که موجودیت مستقل و منحاز دارد و در مقابل، «اعتباری» به معنای ماهیتی است که موجودیت مستقل و منحاز ندارد، مانند مقوله اضافه که آن را اعتباری گویند. یعنی وجودش خارج از طرفین اضافه نیست.
 - «حقیقی» یعنی آنچه در مرحله وجود خارجی، آثار بر آن مترتب می‌شود و در مرحله وجودی ذهنی، آثار مربوطه بر آن مترتب نمی‌گردد، مانند همه ماهیات حقیقیه و در مقابل، «اعتباری» یعنی آنچه از خارج مأخوذ نمی‌شود، ولی عقل، مضطر است که وجود را در خارج برای آن اعتبار کند. در قضایای تألیف شده از این گونه امور و عقود که مشتمل بر آن‌اند، صدق، یعنی مطابقت با خارج معتبر است، مانند وجود و واحد و نظایر آن‌ها.
 - «حقیقی» یعنی آنچه عقل نظری ناچار است به تحقق آن اذعان کند، مانند انسان و مالکیت آن نسبت به قوای خویش و نظیر آن. در مقابل آن، «اعتباری» یعنی آنچه را که عقل عملی برای نیازمندی انسان در معیشت



مراد از اعتبار در نظریه اعتباریات که ظاهراً در علوم انسانی و مباحث فلسفه این علوم، نقش مهمی دارد، اموری است که عقل عملی برای نیازمندی انسان در معیشت اجتماعی می‌سازد. تاکنون در فلسفه اسلامی، نظریه‌ای مشاهده نشده است که بتواند چنین نظام‌مند، مفاهیم برساخته عقل عملی را سامان دهد. علامه طباطبایی در این نظریه، ضمن تبیین گسترده مفاهیم فوق، اقسام مختلف و شاخه‌های آن و برخی قواعد و ویژگی‌های آن‌ها و نیز روش‌شناسی کشف آن‌ها را بیان کرده است.

بنابراین، در نظریه اعتباریات با آن سنخ از مفاهیمی مواجه نیستیم که عموماً در فلسفه و منطق با آن‌ها سر و کار داریم. این مفاهیم اعتباری، نه از معقولات اولیه ماهوی‌اند و نه معقول ثانی فلسفی و منطقی. در مباحث آتی، درباره اینکه اعتباریات در نظر علامه مقولات عقل عملی‌اند، شواهدی ارائه خواهیم کرد. اما بیان تقسیم‌بندی مذکور از علامه کفایت می‌کند. وی در این تقسیم‌بندی، اعتباریات را در رده مفاهیم عقل عملی قرار داده است. بنابراین، در مقاله حاضر، عنوان «اعتباریات» فقط به عقل عملی مربوط می‌شود که در اثر علامه طباطبایی، با عنوان «اعتبارات عام» بیان شده است.

نحوه پیدایش اعتبارات در انسان

علامه برای توضیح بنیان‌های فلسفی نظریه اعتباریات و نحوه پیدایش آن معانی، در مرحله اول، از بحث درباره اراده آغاز کرده است، زیرا اراده در نظر ایشان به امور ممکن تعلق می‌گیرد و به یک طرف آن امر ممکن، وجوب می‌بخشد. این وجوب، اولین اعتبار از اعتباریات در نظریه علامه است و از همین جاست که مسأله اراده (و به اصطلاح علوم اجتماعی، عاملیت) به نظریه علامه درباره اعتباریات ارتباط می‌یابد. طبیعتاً از آنجایی که به تصریح علامه، عقل عملی، مبدأ اراده است، این معانی اعتباری با عقل عملی نیز مرتبط‌اند. پس مراد از اعتباریات، مفاهیمی است که با اراده ناشی از عقل عملی ایجاد می‌شود. یعنی انسان به عنوان عامل، این دسته مفاهیم را در هنگام عمل می‌سازد.

اجتماعی می‌سازد، مانند عناوین ریاست و مرئوسیت و مالکیت و زوجیت و نظایر این‌ها در سطح زندگی اجتماعی، که عقل نظری برای این گونه معانی هیچ گونه تحقق و اثری نمی‌بیند، ولی عقل عملی در مستوای معیشت و جامعه برای آن‌ها فرض وجود می‌کند و بر این موجودات اعتباری، آثار مربوطه‌ای را ترتیب می‌نماید.

مراد علامه طباطبایی از «اعتبار» در نظریه اعتباریات، معنای چهارم است (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف: ۱۴۴).



به اعتقاد علامه، پیدایش معانی اعتباری در درجه اول، مستلزم وجود اراده در یک موجود است. از این رو، هر موجودی که از اراده برخوردار است، واجد این نوع اعتبارات نیز است.^۱ اما چرا هر موجودی که اراده دارد، واجد معانی اعتباری است؟

اراده وقتی برای من معنا می‌یابد که واجد نوعی از علم شوم که حصول آن برای من ضروری نباشد، بلکه صرفاً با وصف امکان است که در عالم امکان، جایی برای اراده مهیا می‌شود.^۲ پس نوعی از علم غیرضروری باید در انسان تحقق یابد تا بتواند به واسطه اراده تکمیل شود و به آن ضرورت بخشد، در غیر این صورت، جایی برای اراده وجود نخواهد داشت. بنابراین، من برای انجام افعال خودم نیاز به علمی غیرضروری و غیرحقیقی دارم و این تبیین‌کننده اصل وجود نوعی علم غیرحقیقی و اعتباری در ماست. علامه درباره این موضوع گفته است:

«نوع انسان، بلکه هر موجود صاحب ادراکی، فقط با افعال متکی بر اراده کامل می‌شود. اراده نیز فقط با علم تمام می‌شود و علم برای اراده، ضروری است. از این رو، انسان به خاطر نوعیتش مقتضی باورهایی است که از آن‌ها اراده ایجاد می‌شود. اما اذعان به وجود نسبت ضروری حقیقی (به معنای وجود چنین نسبتی در خارج بین دو طرف که شأن‌شان ایجاب می‌کند، عیناً در خارج موجود باشد، خواه این نسبت ضروری، صادق باشد، مانند می‌گوییم: «انسان، متعجب است» یا کاذب باشد، مانند اینکه می‌گوییم: «اسب، ناطق است»)، موجب اراده نمی‌شود. اراده به واسطه علم به نسبت غیرحقیقی غیرضروری پدید می‌آید و این تمام نمی‌شود، مگر در صورتی که طرفین نسبت، غیرحقیقی باشند یا کیفیتشان غیرحقیقی باشد یا حداقل یکی از آن‌ها غیرحقیقی باشد» (الطباطبائی، ۲۰۰۷: ۳۴۴-۳۴۵).^۳

۱. بنابراین، حیوانات نیز با تفاوت‌هایی، واجد معانی اعتباری هستند.

۲. علامه این مطلب را با بیان‌های دیگر نیز گفته است (طباطبائی، ۱۳۸۷ ب: ۱۷۱-۱۷۲)

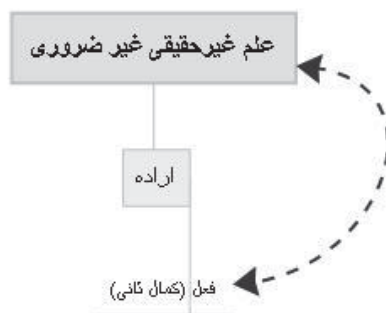
۳. نوع الإنسان، بل كلّ ذی إدراک، لا یتکمل إلّا بأفعال تتوقّف علی الإرادة، و الإرادة لا تتمّ إلّا عن علم، و هذا بالضرورة فهو بمبدأ نوعيته يقتضی إذعاناً تتكون عنها الإرادة، لكنّ الإذعان بالنسبة الضرورية الحقیقیة بمعنی النسبة الّتی توجد فی الخارج بین طرفین من شأنهما أن یوجدا بعینهما فی الخارج بعینه، سواء كانت النسبة صادقة، کقولنا: «الإنسان متعجب»، أو کاذبة، کقولنا: «الفرس ناطق». و بالجملة: الإذعان بهذه النسبة لا یوجب إرادة، فهی عن علم بنسبة غیر حقیقیة غیر ضروریة، و هذا لا یتّمّ إلّا أن تكون النسبة غیر حقیقیة الطرفین و کیفیة أو غیر حقیقیة شیء من ذلک (الطباطبائی، ۲۰۰۷: ۳۴۴-۳۴۵). نویسندگان مقاله حاضر به ترجمه این متن و متون دیگری پرداخته‌اند که از مجموعه رسائل عربی علامه نقل شده است.



پس نتیجه می‌گیریم از دیدگاه علامه وجود عنصر اراده در انسان، موجب پیدایش اعتبارات به عنوان علوم غیرحقیقی در انسان می‌شود. انسان این علوم غیرحقیقی [اعتباریات] را به واسطه عقل عملی خود تولید می‌کند.

علامه در مرحله دوم پس از پیدایش مفاهیم اعتباری در بیان چگونگی تکثر مفاهیم اعتباری گفته است:

«وقتی انسان می‌خواهد فعلی را انجام دهد، قبل از آن اراده می‌کند و بعد به سوی انجام فعل حرکت می‌کند. میان علم غیرحقیقی - که بیان شد وجود آن، قبل از اراده ضروری است- و فعل انسان، نوعی ارتباط برقرار است، زیرا علم غیرحقیقی، زمینه‌ساز ایجاد اراده برای انجام فعل است» (طباطبایی، ۲۰۰۷: ۳۴۵).



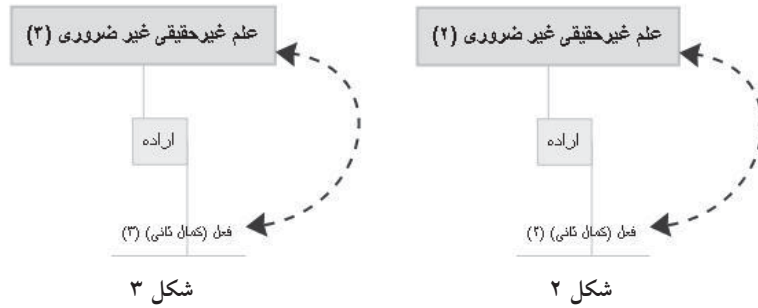
شکل ۱

از آنجایی که میان علم غیرحقیقی و فعل مربوطه، ارتباط وجود دارد، پس با تغییر فعل، علم غیرحقیقی نیز باید تغییر یابد. با این حال، اگر کمال در انسان، متعدد بود، آن علم غیرحقیقی نیز متعدد می‌شود و از آنجایی که کمالات ثانیه^۱ انسانی متعددند، این علوم نیز متعدد خواهند بود. زیرا انسان قوای مختلفی دارد و برای کمال هر کدام، به افعال جداگانه‌ای نیاز است. البته برخی کمالات فقط از طریق اجتماع برای انسان حاصل می‌شود که در نتیجه، اجتماع در اینجا خیر اضافی (یا خیر واسطه‌ای) است که انسان را به خیر اصلی‌اش می‌رساند. پس انسان برای نیل به

۱. کمال ثانی در اینجا همان آثار حیات است که به دنبال نوع انسان می‌آیند. این کمال را از آن رو کمال ثانی گویند که در پی کمال اول می‌آید و نوع را در صفاتش کمال می‌بخشد، مانند توانایی، شجاعت، صداقت، خوشحالی، آرامش و غیره که همگی بعد از شکل‌گیری نوع انسان حاصل می‌شوند (آملی، ۱۳۷۴: ۲۹۶). اصطلاح کمال ثانی برای بیان ویژگی‌های سایر انواع موجودات نیز استفاده می‌شود.



کمال، باید افعال گوناگونی را انجام دهد که بر حسب آنها، علم غیرحقیقی وی نیز تغییر خواهد یافت.



علامه در توضیح دگرگونی علم غیرحقیقی در صورت دگرگونی فعل بیان کرده است: «انسان با اراده خود برای طلب آنچه که به آن باور دارد، حرکت می‌کند و این ضروری است. پس بین فعل او که کمال اوست و بین این علم و باور غیرحقیقی، نوعی ارتباط وجود دارد. پس جایز است که این علم و باور با اختلاف این فعل (البته اگر اختلافی باشد) مختلف شود، و با تعدد آن اگر در آن تعددی است، متعدد شود. زیرا بعد از اینکه ارتباط حقیقی بود نه بالعرض، فقط هنگامی تمام می‌شود که بین طرفین ارتباط، نوعی از ارتباط وجود داشته باشد. پس روشن گردید که اگر در کمال انسان، تعدد و اختلافی بود، این تعدد و اختلاف عیناً در علم و اذعان غیرحقیقی او نیز وجود دارد. پس می‌گوییم، انسان و نیز نوع حیوان، قوای مختلفی دارد که برای کامل کردن آنها به افعال مختلفی نیاز است. همچنین انسان و اغلب حیوانات فقط با اجتماع و تعاون، به خیر بالذات و کمال مطلق از همه جهات می‌رسند. پس در اینجا خیر اضافی است که در ظرف اجتماع وجود دارد. امر نافع که همراه با خیر بالذات است، مانند خوردن به نسبت با هضم... این افعال ارادی، به علوم و باورهای غیرحقیقی احتیاج دارند که با اعتبار آنچه نزد فاعل است، مختلف و متعدد می‌شود.



پس آشکار گردید که انسان... طبیعتاً به باور و علمی غیرحقیقی احتیاج دارد و واجب است این علم و اذعان، با تعدد کمال و تعدد آنچه در مسیر کمال است، متعدد شود» (همان: ۳۴۵-۳۵۶).^۱

بنابراین، تاکنون دلیل پیدایش مفاهیم اعتباری به عنوان مفاهیمی که برای تحقق فعل ضروری‌اند و نیز نحوه پیدایش کثرت در این مفاهیم تبیین گردید. همچنین پیدایش آن‌ها از طریق اراده، به عنوان آخرین علت از علل وقوع فعل، ثابت گردید و پیدایش کثرت در آن مفاهیم نیز از راه وجود کثرت در افعال اختیاری - که انسان به عنوان کمال ثانی، نیازمند تحقق آن‌هاست - تبیین گردید. از این رو، دو دسته اصلی از مفاهیم اعتباری به موجب دو گونه اصلی فعل (افعال قبل الاجتماع و افعال بعد الاجتماع) پدید می‌آید. دلیل دسته‌بندی مذکور این است که انسان هم فعل فردی دارد و هم فعل اجتماعی.

ویژگی‌های معانی اعتباری از دیدگاه علامه طباطبایی

تبیین ویژگی‌ها، کارکردها، مبادی و حیطه عمل معانی اعتباری در موجودات، اهمیت بحث درباره آن‌ها را مشخص می‌کند. از دیدگاه علامه طباطبایی این ویژگی‌ها عبارت است از:

(۱) اعتبارات، «ساختار» مفهوم‌سازی عقل عملی هستند.^۲

۱. إنَّ الإنسانَ يرومُّ بإرادته إلى تحصيل ما أذعن به، و هذا بالضرورة، فبين فعله الذي هو كماله، و بين هذا العلم و الإذعان الغير الحقيقي ارتباطاً ما، فمن الجائز أن يختلف هذا العلم و الإذعان باختلاف هذا الفعل لو كان هناك اختلاف، و يتعدّد بتعدّد لو كان فيه تعدّد، إذ الارتباط بعد ما كان بالحقيقة لا بالعرض لم يتمّ إلّا بوحده ما بالحقيقة بين المرتبطین. فتبين أن لو كان في كمال الإنسان تعدّد و اختلاف كان نظيره بعينه في علمه و إذعانه الغير الحقيقي. ثمّ نقول: إنَّ الإنسان، و كذا نوع الحيوان^۱ مختلف القوى يحتاج إلى أفعال مختلفه تكمل بها قواه.

و أيضاً الإنسان و جلّ الحيوان لا يتمّ له بنفسه ما هو الخير بالذات و الكمال المطلق من جميع الجهات إلّا باجتماع و تعاون، فهناك ما هو الخير الإضافي، و هو الخير في ظرف الاجتماع، و هو النافع المماس للخير بالذات، كالأكل بالنسبة إلى الهضم - مثلاً - و منه ما هو نافع في النافع، و كذلك هناك شرّ هو الضارّ المماس للشرّ بالذات، و نافع في الضارّ، و هكذا، كما كان له أمثال هذه الامور فيما لا يحتاج فيه إلى اجتماع، و هذه أفعال إرادية فهي تحتاج إلى علوم و إذعانات غير حقیقیه تختلف و تتعدّد باختلاف ما اعتبرت عنده، و تعدّه و ينتشر بذلك الإذعانات و الاعتبارات باختلاط بعضها مع بعض، و يتصل جميع ذلك واقفه عند الخير بالذات و الكمال الذي بالقوة. فتبين أن الإنسان و ما ينظره يحتاج بالطبع إلى إذعان و علم غير حقیقی، و أن هذا العلم و الإذعان يجب أن يتعدّد بتعدّد كماله و ما في سبيل كماله (طباطبایی، همان: ۳۴۵-۳۴۶).

۲. این ویژگی به تفصیل در ادامه با عنوان «اعتباریات، مقولات عقل عملی» و نیز در بخش «اقسام اعتباریات» بیان خواهد شد.



بر این اساس، هرگاه در افعال فردی و اجتماعی، از «ساختار» بحث گردد، منظور ساختاری است که عقل عملی هنگام ایجاد «باید» در افعال فردی و اجتماعی، از آن تبعیت می‌کند. نظریه اعتباریات علامه صرفاً ناظر به جنبه صوری این علوم غیرحقیقی [اعتبارات] است. در این نظریه در این مرحله، درباره محتوای درست و غلط این معانی اعتباری بحث نشده است.^۱

(۲) اعتبارات، آرائی وهمی‌اند (همان: ۳۴۳).

(۳) اعتبارات، در انسان‌ها، حیوانات و هر موجود دارای اراده وجود دارند (همان: ۳۴۴).

(۴) اعتباریات، معانی غیرحقیقی‌اند (همان: ۳۴۱).

قوه واهمه همیشه اموری را درک می‌کند که اولاً، معنا باشند نه صورت^۲، و دوم اینکه، در خارج از انسان یا حیوان، حقیقتی ندارند (یعنی محکی خارجی ندارند، نه به شکل مستقل، نه وابسته و نه حتی مانند مقوله اضافه که وابسته به طرفین اضافه است).

(۵) اعتباریات، بر اساس معانی حقیقی ساخته می‌شوند (همان، ۳۴۶).

این بدین معنا نیست که اعتباریات در خارج، منشأ انتزاع دارند، بلکه ذهن انسان این معانی را مبتنی بر حقایق خارجی می‌سازد. این ابتناء، در آن‌ها نوعی ثبات ایجاد می‌کند.

(۶) بر اساس اعتبارات (علوم غیرحقیقی) امور حقیقی پدید می‌آیند (همان، ۳۴۱).

این ویژگی بدین معنا نیست که معانی اعتباری، آثاری حقیقی دارند تا این اشکال پدید آید که چگونه امر غیرحقیقی، موجب امر حقیقی می‌شود، بلکه منظور این است که حقایقی بر این معانی اعتباری، مبتنی می‌شوند. زیرا ابتناء امر حقیقی بر غیرحقیقی مانعی ندارد، چه بسا انسان بر اساس مفاهیم کاملاً ساختگی و غیرواقعی، افعال و برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای انجام می‌دهد و امور واقعی را بر آن‌ها مبتنی می‌سازد. چیزی که موجب اشکال می‌شود، این است که خود آن امر غیرحقیقی، آثار حقیقی داشته باشد.

(۷) صدق اعتباریات بر جهان خارج، دائمی است (همان: ۳۴۶).

به این دلیل که بر پایه حقایق ساخته می‌شوند.

(۸) اعتباریات، معانی برساخته عقل عملی‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ۱۴۴).

۱. از این رو، اعتبار حسن و قبح مذکور در نظریه اعتباریات علامه طباطبائی، منشأ آراء اخلاقی نیست.
۲. منظور از صورت در اینجا تصاویر و ادراکاتی است که قوای پنج‌گانه ظاهری برای انسان پدید می‌آورند. این ادراک صوری در مقابل ادراک معانی مانند احساس دوستی، دشمنی، ترس، نفرت و غیره است که درک آن‌ها در حیطه کارکردهای قوه واهمه است.



- ۹) عقل عملی، معانی اعتباری را در ظرف قوه واهمه می‌سازد (همان: ۱۴۸).
- ۱۰) گرچه معانی اعتباری، ثابت‌اند، اما مصادیق آن‌ها با تغییر نیازها، زمان‌ها، فرهنگ‌ها و محیط جغرافیایی تغییر می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۸۷، پ، ۱۴۱-۱۴۲).
- ۱۱) در اعتباریات، برهان جریان ندارد (همان: ۱۲۴).
- ۱۲) اعتباریات، در زندگی فردی و اجتماعی جاری است (همان: ۱۲۵).
- ۱۳) مشاهده رفتار، زندگی و نحوه تعامل انسان‌ها، یکی از عناصر مهم در کشف اعتباریات است. (همان)

اعتباریات؛ مقوله‌های عقل عملی

پیش از این، بیان گردید که علامه طباطبایی مفاهیم اعتباری را از سنخ مفاهیم عقل عملی دانسته است. به اعتقاد ایشان، اعتباریات به کلی با عقل نظری بیگانه‌اند و این مفاهیم را نمی‌توان در دسته‌بندی‌های مقوله‌های عقل نظری محسوب کرد. علاوه بر بحث علامه درباره "برساخته" بودن اعتباریات توسط عقل عملی، می‌توان در تأیید این نظر که اعتباریات، مقوله‌های عقل عملی‌اند، وجوه فلسفی دیگری را نیز بیان کرد.^۱

اعتباریات، اموری هم‌سنخ با عقل عملی هستند و اصلاً کار عقل عملی، ایجاد معانی غیرحقیقی از سنخ اعتباریات برای عمل آدمی است. به اعتقاد علامه:

«عقلی که درباره آن گفتگو می‌کنیم، عقل عملی است که موطن عمل آن، عمل آدمی است، از این نظر که آیا صحیح است یا خیر، جایز است یا باطل. و هر معنایی که از این قبیل باشد، امری اعتباری است که در خارج از موطن تعقل و ادراک، تحقق و واقعیتی ندارد و همین ثبوت و تحقق ادراکی، فعل عقل است و قائم به خود عقل، و معنای حکم و قضا همین است.»

۱. در فلسفه اسلامی، افعال عقلانی، وجه تمایز انسان از حیوان محسوب می‌شود. از آنجایی که عقل نظری در مقام مجرد است، نسبت به همه امور جزئی نسبت یکسانی دارد و از آنجایی که تخصصی که نسبت به انجام بعضی از افعال و ترک بعضی دیگر می‌بینیم، تخصص در موجودات جزئی است، در مقام مجرد عقل نظری راه ندارد. در نتیجه این تخصص به واسطه عقل عملی صورت می‌گیرد. مرحوم حاجی سبزواری در حاشیه اسفار در این باره گفته است:

«النظری أجل من أن يتعلق بذاته بالفعل لتجرده التام و سعته و استواء نسبته إلى جميع الأفعال و عدم التخصص من قبله» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۴۱).



برخلاف عقل نظری که موطن عمل آن، معانی حقیقی و غیراعتباری است، چه عمل عقل تصور آن‌ها باشد یا تصدیق آن‌ها؛ چون این گونه مدرکات عقلی برای خود ثبوت و تحقیقی مستقل از عقل دارند و برای عقل در هنگام ادراک آن‌ها عملی جز اخذ و حکایت، باقی نمی‌ماند، و این همان ادراک است و بس، نه حکم و قضاء.^۱

با این وصف، عقل نظری، هر چه «هست» و عقل عملی، هر چه «باید» را درک می‌کند. چنانکه در بخش «نحوه پیدایش اعتبارات در انسان» به تفصیل توضیح داده شد، این اعتبارات در لحظه «عمل» توسط انسان ساخته می‌شوند و می‌توان به تنظیم آن‌ها در دسته‌بندی‌های کلی پرداخت. به عبارت دیگر، می‌توان به مقوله‌بندی آن‌ها پرداخت.^۲ از این رو، علامه اعتبارات را در دسته‌بندی‌های منظم معرفی کرده است (طباطبائی، ۱۳۸۷ پ: ۱۲۶-۱۵۴). این تبیین علامه از پیدایش اعتبارات و مقوله‌بندی اعتبارات، دلیلی ترکیبی^۳ بر این مدعاست که اعتبارات، مقولات عقل عملی‌اند.

اعتبارات ساختاری و محتوایی

اعتبارات را از دو لحاظ «ساختار» و «محتوا» می‌توان مورد توجه قرار داد. بر اساس مباحث پیشین، تکثر مفاهیم اعتباری، به دلیل تکثر «افعال» است. در حالی که اعتباریات تکثر یافته بر اساس «فعل»، از حیث «علمی» که بر اساس آن ساخته می‌شوند نیز تقسیم‌پذیر هستند؛ زیرا همان طور که بیان گردید، اعتبار بر اساس حقایق ساخته می‌شود. اکنون پرسش‌های مهمی درباره این موضوع مطرح می‌شود:

۱. أن العقل الذی کلامنا فیه هو العقل العملی الذی موطن عمله العمل من حیث ینبغی أو لا ینبغی و یجوز أو لا یجوز، و المعانی آلتی هذا شأنها أمور اعتباریه لا تحقق لها فی الخارج عن موطن التعقل و الإدراک، فکان هذا الثبوت الإدراکی بعینه فعلاً للعقل قائماً به و هو معنی الحکم و القضاء، و أما العقل النظری الذی موطن عمله المعانی الحقیقیه غیر الاعتباریه تصوراً أو تصدیقا فإن لمدرکاته ثبوتاً فی نفسها مستقلاً عن العقل فلا ینبغی للعقل عند إدراکها إلا أخذها و حکایتها و هو الإدراک فحسب دون الحکم و القضاء (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۴: ۹۸).

۲. از این رو، علامه آن‌ها را ذیل عناوین عامی مانند استخدام، انتخاب اخف و اسهل، کلام، ریاست و مرئوسیت و غیره گنجانده است.

۳. ترکیبی بودن این استدلال از این روست که تحلیل و ترکیب فلسفی است، مبنی بر اینکه اعتباریات در هنگام عمل توسط انسان ساخته می‌شود (و ما درباره این موضوع در عنوان پیدایش اعتبارات بحث کردیم) و استقراء تجربی برای برشمردن انواع و مقولات مختلف اعتباریات است.



- اگر اعتباری و تکثر مفاهیم اعتباری بر اساس تکثر افعال پدید می‌آید، آیا وضعیت اعتباریات به نسبت حقایقی که بر اساس آن‌ها ساخته می‌شوند، دگرگون می‌شود؟

- اگر از تکثر اعتباریات بر اثر تکثر افعال چشم‌پوشی کنیم، این پرسش مطرح می‌شود که حقایقی که بر اساس آن‌ها اعتباریات ساخته می‌شوند، چه نوع حقایقی هستند؟ زیرا هم حس، حقایقی را در اختیار انسان قرار می‌دهد و هم عقل. آیا اعتباریات بر اساس حقایق حسی ساخته می‌شوند یا بر اساس حقایق عقلی؟

پاسخ پرسش فوق هر چه باشد، متضمن آن است که اعتبارات با انواع متفاوتی که بر اثر تکثر افعال به دست می‌آورند، حداقل بر اساس دو گونه حقیقت ساخته می‌شوند: گاهی حقایقی که اعتبارات بر اساس آن‌ها ساخته می‌شوند، حقایق عقلایی هستند و گاهی از مجرای معرفتی غیرعقلایی (اعم از حسی، خیالی و وهمی) اخذ می‌شوند. با این وصف، اعتبارات، واجد محتوای معرفتی هستند یا به تعبیر کامل‌تر بر اساس محتوای معرفتی ساخته می‌شوند. اما این وضعیت باعث نمی‌شود ویژگی مهم خود را که بر اساس «تکثر افعال» تکثر می‌یابد، از دست بدهند. این ویژگی اعتباریات که شقوق مختلف آن مبتنی بر تکثر افعال است، نشان می‌دهد که حیثی از اعتبارات، ناظر به محتوا نیست و صرفاً صوری است. البته منظور، صوری به معنای ساختارمند و دارای صورت است.

با این وصف، در نظریه اعتباریات علامه طباطبایی با سه اصطلاح مواجه هستیم:

۱) «اعتباریات عام یا اعتباریات ساختاری»

این اصطلاح در مواردی به کار می‌رود که از نظریه اعتباریات به عنوان مقولات عقل عملی به طور کلی سخن گفته می‌شود و محتویات یا مضامین مندرج در آن‌ها مورد نظر نیست.

این اصطلاح از اعتبار، در بحث‌های علوم اجتماعی به مثابه تعیین‌کننده «ساختار» عقل عملی یا ساختار کنش کاربرد دارد. البته مراد از «ساختار» در نظریه علامه طباطبایی با اصطلاح مشهور «ساختار» در مکاتب ساختارگرای علوم اجتماعی متفاوت است. «ساختار اعتباری» نوعی سازه ذهنی مشترک میان همه انسان‌ها را توضیح می‌دهد. کاربرد اصطلاح ساختار به مثابه «ساختار اعتباری» در علوم اجتماعی را می‌توان در آثار گیدنز مشاهده کرد، آنجا که وی «ساخت» را کیفیت مشترک میان استفاده‌کنندگان از زبان یا به طور کلی قواعد معرفتی کرده است. این کاربرد گیدنز از «ساخت» نیز (همانند کاربرد اعتبارات به مثابه ساختار) با برداشت مشهور از «ساخت»



در علوم اجتماعی تفاوت دارد (کسل^۱، ۱۳۸۱: ۲۰-۲۱؛ برایان و جری^۲، ۱۹۹۱: ۷). ضمن اینکه، درباره ماهیت ساختار در علوم اجتماعی نیز در میان ساختارگراها اختلاف‌های گسترده‌ای وجود دارد (توسلی، ۱۳۶۹: ۱۲۵-۱۲۶).

در ادامه مقاله حاضر، این اصطلاح از اعتباریات (و اعتباریات زیرمجموعه آن نظیر «جواب ساختاری» و «حسن و قبح ساختاری»)، با عنوان «اعتباریات ساختاری» مطرح خواهد شد. اعتبارات عقلایی نیز با پسوند «عقلایی» همراه خواهد بود و هر جا اعتباریات یا اعتبارات و شاخه‌های آن، بدون پسوند «ساختاری» آورده شده، مراد، مطلق اعتباریات بوده است.

۲) «اعتباریات محتوایی یا اعتباریات غیرساختاری»

در این نوع اعتبار، هویت اعتبار بر حسب نوع علمی تغییر می‌یابد که بر اساس آن، اعتبار ساخته می‌شود. اعتباریات محتوایی خود دو بخش دارد: گاهی هنگام اعتبار، بر اساس معرفت عقلایی و گاهی بر اساس معرفت غیرعقلایی [معرفت حسی، خیالی یا وهمی] اعتبار می‌کنیم.

۱) اعتبار عقلایی

این اصطلاح در مواردی به کار می‌رود که اعتبار بر مبنای حقیقت عقلایی، صورت می‌گیرد. به اعتقاد علامه طباطبائی، اعتبار حسن و قبح عقلی به مثابه مبنای علم اخلاق و احکام الهی از این قسم است.

۲) اعتبار غیرعقلایی

این اصطلاح در مواردی به کار می‌رود که اعتبار صورت گرفته بر مبنای حقیقت غیرعقلایی شکل گرفته باشد؛ یعنی معرفت تخیلی یا توهمی یا حسی منشأ اعتبار باشد، نه داده‌های عقلانی. نظریه اعتباریات علامه، که در رساله اعتباریات و مقاله ششم از کتاب اصول فلسفه رئالیسم بیان شده است، در صدد بیان قسم اول از این تقسیم‌بندی در اعتباریات است؛ یعنی «اعتباریات ساختاری».

در این تقسیم‌بندی، از آنجایی که تحقق اعتبارات عام، نمی‌تواند تھی از محتوا باشد، تحقق آن‌ها همواره با محتوای عقلایی یا غیرعقلایی همراه است.

1. Kassel

2. Bryant and Jary



اعتبارات عام به مثابه ساختار

علامه در عبارت زیر، بسیاری از ویژگی‌های اعتباریات ساختاری را بیان کرده است:

«معانی موجود نزد ما که همان صور ذهنیه‌اند، دو گونه‌اند:

اول، معانی که بر موجودات خارجیه فی حد نفس‌ها واقع می‌شوند و بر آنها انطباق می‌یابند، به نحوی که این موجودات ذاتاً مطابق این معانی‌اند، چه این معانی را انتزاع و تعقل کنیم و بر آنها منطبق سازیم و چه نه؛ مثل معنای «زمین»، «آسمان»، «ستارگان» و «انسان» که مطابق این معانی فی حد نفس‌ها در خارج موجود است، بدون اینکه انتزاع و تعقل و انطباق معانی مذکور و یا عدم آن‌ها تأثیری در واقع این امور داشته باشد؛ این گونه معانی را «حقایق» می‌نامیم.

دوم، معانی که بر امور خارجیه منطبق می‌سازیم، ولكن اگر از تعقل و تصور آن‌ها صرف‌نظر کنیم، برای آن‌ها در خارج، تحقق و وقوعی نیست؛ مثل معنای «ملک» که معنایی است که به وسیله آن مالک می‌تواند در عین مملوکه، انحصاری تصرفات را بدون مزاحمت دیگر افراد نوع، به عمل آورد؛ یا مثل معنای «ریاست» که به وسیله آن رئیس می‌تواند امور مربوط به حوزه ریاست خویش را اداره نماید و اطاعت مرئوسین را جلب کند. ولكن اگر در مورد این دو معنا قدری تأمل کنیم، می‌یابیم که در خارج، واقعیتی جز انسان و عین خارجی وجود ندارد و اگر تعقل و تصور ما نباشد، از مفهوم ملک و مالک و مملوک و یا ریاست و رئیس و مرئوس در خارج، عین و اثری نیست. و لذا بالبداهه می‌یابیم که در این گونه معانی به حسب اختلاف، انظار عقلا اختلاف و تغییر و تبدل بسیار روی می‌دهد، به خلاف حقایق.^۱ مثلاً می‌بینیم اجتماعی بنا بر ملکیت شیئی می‌گذارند و اجتماعی دیگر چنین بنایی ندارند؛ اجتماعی به ریاست انسانی اذعان می‌کنند و اجتماعی دیگر چنین اذعانی ندارند؛ در حالی که حقایق بدین سان نیستند. همواره و در نزد همه، انسان، انسان است چه معنی انسان تعقل شود و چه تعقل نشود» (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۵۰).

از آنجایی که این معانی غیرحقیقی در خارج واقعیتی ندارد، قهراً باید در ذهن محقق شود. ولكن این طور نیست که ذهن از پیش، بدون استعانت از خارج این معانی را خلق و ایجاد کند؛ زیرا ذهن، این معانی را به توهم اینکه در خارج موجودند، بر خارجیات منطبق می‌کند و این انطباق بر خارجیات به نحو واحدی است و از این رو، در آن از این حیث، اختلافی نیست. برای

۱. شایان ذکر است که به اعتقاد علامه در این گونه معانی تغییر و تبدل انجام می‌شود، اما ایشان معتقد نیست اصل این‌ها از بین می‌رود.



مثال، کلام که صوت مؤلفی است که به وضع، دلالت بر معنا می‌کند، کلام است و مفهوم «ملک» و «ریاست» و غیره بر آن صادق نیست و اگر بنا بود ذهن این معانی غیرحقیقی را از پیش خود بدون استعانت از خارج خلق کند اصلاً باید بر خارج صادق نباشد یا اینکه به لحاظ عدم تحقق، رابطه‌ای میان آن و خارجیات و تساوی با همه، بر همه خارجیات صادق باشد.

بدین ترتیب، ثابت گردید انتزاع این معانی توسط ذهن با کمک خارج است، یعنی با کمک معانی حقیقیه‌ای که در نزد ذهن محقق، است و چون این ارتباط (بر فرض ارتباط)، حقیقی نیست، پس ارتباطی وهمی است. به این معنا که ذهن توهم می‌کند این معنا از معانی حقیقیه است و به عبارت دیگر، حد امور خارجی را به وی می‌دهد. پس به طور کلی می‌توان گفت نشئت این معانی از این رو است که ذهن، حد امور حقیقیه را به آنچه فاقد آن است، اعطا می‌کند و معانی حقیقیه را در محلی می‌نهد که عادم آن است. پس این معانی، معانی سرابی و وهمی‌اند و حال‌شان نسبت به معانی حقیقی، حال سراب در میان حقایق اعیان است. این قسم از معانی را اعتباریات و وهمیات می‌نامیم، در قبال قسم اول که خارجیات حقیقیه را تشکیل می‌دهد و واضح است که این قسم معانی، ذهنی و وهمی‌اند، نه حقیقی» (همان، ۵۰-۵۱).

از جمله ویژگی‌های «اعتبارات ساختاری» که ساختار جامعه، ساختار روابط اجتماعی، ساختار افعال اجتماعی و به طور کلی، ساختارهای مفاهیم صوری اجتماعات بشری را مشخص می‌کند، موارد زیر است که می‌توان آن‌ها را از نظریه اعتباریات علامه استخراج کرد:

- ۱) اعتباریات ساختاری، صرفاً یک ساختار صوری یا مفهومی هستند
- ۲) از حیثی تهی از محتوا هستند، گرچه هیچ‌گاه از محتوا تهی نخواهند بود. گاهی همراه با محتوای معقول و گاهی همراه با محتوای غیرعقلی هستند.
- ۳) قابلیت قبول هر نوع محتوای ارزشی و ضدارزشی متناسب با هر فرهنگی را دارند و به دلیل اختلاف دیدگاه‌های عقلا، اختلاف و تغییر بسیار در آن‌ها پدید می‌آید.
- ۴) لایه‌های ساختاری مختلفی دارند؛ اول، اعتبار و جوب، بعد اعتبار حسن و قبح و غیره.
- ۵) علاوه بر ساختار لایه‌بندی، از برخی فرایندهای خطی نیز تبعیت می‌کنند. لایه‌بندی، مانند لایه‌های ملکیت، ریاست و مرئوسیت، و فرایند خطی مانند فرایند اول، جوب، بعد حسن و قبح، بعد استخدام. هر کدام از آنها نیز به تبع، از لایه‌بندی‌ها و فرایندهای خطی مختلفی تشکیل شده‌اند.



۶) ساختاری کاملاً ابزاری دارند.^۱

۷) عناصر مختلف اعتباریات ساختاری را می‌توان با یکدیگر ترکیب کرد و در نتیجه به ابزارهای نوین دست یافت.

۸) در هر رابطه اجتماعی حضور دارند.

۹) ساختارهای اجتماعی، صرفاً از روابط اجتماعی به دست می‌آیند.

۱۱) با وجود هویت کاملاً ذهنی [و اینکه در خارج، وجود عینی ندارند و وهمی هستند]، ذیل عناوین کلی (مقولات رده اول: «قبل از اجتماع» و «بعد از اجتماع» می‌گنجند.

۱۲) در صورت فروپاشی روابط انسانی، به طور کلی نابود می‌شوند (البته اعتبارات قبل‌الاجتماع این ویژگی را ندارند).

۱۳) در هر عمل پیچیده یا ساده اجتماعی، همه اعتبارات ساختاری لایه‌های زیرین (یا پیشین) یک اعتبار ساختاری، توسط عامل ساخته می‌شوند.

توضیح اینکه، اعتبار و جوب به عنوان اولین اعتبار از اعتبارات قبل از اجتماع که در همه افعال حضور دارد، به عنوان اولین لایه مفهومی برساخته در ضمن یک فعل است و اعتبارات بعدی مانند حسن و قبح، انتخاب اخف و اسهل، و نیز اعتبارات بعدی، لایه‌های بعدی اعتبارات هستند. اعتبارات بعد از اجتماع نیز به عنوان لایه‌های مفهومی بالایی فعل، مطرح هستند. با این توصیف، یک فعل اجتماعی، مسبوق به لایه‌های مفهومی زیرینی هست که قبل از آن ایجاد شده‌اند. تمثیلی از این لایه‌بندی مفهومی در ادامه بیان خواهیم شد.

۱۴) اراده به همه لایه‌های ساخته‌شده زیرین تعلق می‌گیرد؛ زیرا تعلق اراده به بالاترین لایه، مستلزم تعلق اراده به لایه‌های پایین‌تر است. این فرایند برعکس نیست. برای مثال، «پول دادن برای خرید نان» به عنوان یک کنش اجتماعی، مستلزم پذیرش «اصل مالکیت» به عنوان ساختاری اجتماعی و در لایه‌ای پایین‌تر، مستلزم پذیرش «اصل اختصاص» به عنوان ساختاری بنیادی‌تر برای ساختار رفتار فردی است.

۱. «مانند معنای «ملک» که معنایی است که به وسیله آن مالک می‌تواند در عین مملوکه، انحصاری تصرفات را بدون مزاحمت سایر افراد نوع به عمل آورد، مانند معنای «ریاست» که رئیس به وسیله آن می‌تواند امور مربوط به حوزه ریاست خویش را اداره و اطاعت مرئوسین را جلب کند» بدین معنا که مالکیت ابزاری در اختیار مالک برای تصرفات است و ریاست ابزاری در اختیار رئیس است که می‌تواند به واسطه آن، حوزه ریاست خویش را اداره کند» (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۵۰).



۱۵) تعلق اراده به لایه‌های بنیادین، لزوماً به معنای اطلاع عامل از لایه‌بندی‌هایی نیست که اراده به آنها تعلق گرفته است، زیرا لایه‌های مذکور در طول هم هستند، نه در عرض یکدیگر. ۱۶) هر یک از ساختارها بر یکدیگر اثرگذارند و می‌توانند دیگری را نیز از کار بیاندازند. ۱۷) ساختارسازی‌های جدید، به عنوان تسهیل‌کنش و نیز محدودکننده کنش عمل می‌کنند. ۱۸) ساختارها عامل فهم مشترک انسان‌ها از یکدیگر هستند.

ویژگی‌های فوق و بسیاری ویژگی‌های دیگر که در نظریه اعتباریات [ساختاری] علامه طباطبائی بیان شده است، صرفاً یک دستگاه مفهوم‌سازی را در عقل عملی انسان‌ها ثابت می‌کند. دستگاهی مفهومی و کاملاً صوری که پدیده‌های انسانی به طور کلی و پدیده‌های اجتماعی به طور خاص در این دستگاه مفهومی می‌گنجد. زیرا یک پدیده انسانی یا اجتماعی با عنوان فعل فردی یا فعل اجتماعی، فقط با حضور مفاهیم عقل عملی پدید می‌آید. هر مفهوم در عقل عملی، بیانگر وجود مصداق یا مصادیق مختلفی از فعل متناسب با آن مفهوم است. زیرا اساساً اعتباریات [ساختاری] عقل عملی بر اساس افعال [کمالات ثانی] پدید می‌آیند و تکثر می‌یابند.

ظاهراً دستگاه اعتباریات علامه طباطبائی با طرح تفکیک‌های بنیادین میان اعتباریات صوری و اعتباریات غیرصوری [محتوایی] می‌تواند نقشی تأثیرگذار برای علوم اجتماعی داشته باشد، تعریف مشخصی از ساختار را ارائه کند. در این دستگاه، ساختار خانواده، کشور و غیره و ساختار روابط اجتماعی مانند معاملات، ریاست و مرئوسیت و غیره مشخص می‌شود.

گیدنز و نظریه دوسویگی ساخت

آنتونی گیدنز به منظور بیان انتقادهای بنیادین به اجماع سنتی علوم اجتماعی (اجماع ارتدوکسی)، نظریه «دوسویگی ساخت»^۱ را به عنوان جایگزینی در مقابل نظریه‌های رایج در علوم اجتماعی مطرح کرده است. به اعتقاد گیدنز، علوم اجتماعی بین دو سنت تقسیم شده است. پارادایم‌های اثبات‌گرا برای نهادهای اجتماعی اولویت قائل شده و بر حسب ساختار و جبرگرایی شکل گرفته‌اند. این نوع از علوم اجتماعی در تحلیل نهادها موفق ظاهر شده، ولی در تحلیل کنش انسان‌ها کامیاب نبوده است. پارادایم‌های تفسیری علوم اجتماعی نیز که برای انسان به مثابه کارگزار اولویت قائل هستند و کنش‌های انسانی را شناخت‌پذیر می‌دانند، در تحلیل انسان به



عنوان کنشگر موفقیت‌هایی داشته، اما در تحلیل نهادها موفق نبوده‌اند. دو سنت مذکور متضادند، اما رابطه متقابل با یکدیگر دارند (مولان، ۱۳۸۱: ۱۵۶).

دیدگاه گیدنز در علوم اجتماعی به عنوان نظریه‌ای ترکیبی شناخته می‌شود که در صدد است با نظریه دوسویگی ساخت، ترکیبی از نقش عامل و ساخت را همراه با یکدیگر تبیین کند. دوسویگی ساخت به این معنا است که ساختارهای اجتماعی همزمان، هم بر کنش تأثیر می‌گذارند و هم نتیجه کنش انسانی هستند. ساختار جامعه برای اعضای جامعه، هم بیرونی و هم درونی است. گیدنز در نظریه دوسویگی ساخت، بر خلاف نظریه‌های دیگر که بیشتر بر جنبه محدودکنندگی ساخت تأکید می‌کنند، بر نقش تواناسازی ساخت بر کنش افراد نیز توجه دارد. در این دیدگاه، ساخت در عین اینکه «وادارنده» است، «تواناساز» نیز است. ساخت در آن واحد، هم محدود می‌کند و هم میدان می‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۹). از این رو، به اعتقاد گیدنز ساخت و عامل، جدا از یکدیگر نیستند؛ هم عامل در ساخت تأثیر دارد و هم ساخت بر نحوه عمل عامل، اثر می‌گذارد. واژه ساخت‌یابی^۱ که اولین بار گیدنز آن را در سال ۱۹۷۳ در ادبیات جامعه‌شناسی مطرح کرد (پارکر، ۱۳۸۵: ۱۵) بیانگر این است که عوامل انسانی و ساختارها هر دو، موضوع علوم اجتماعی‌اند.

البته ساختارها باید به گونه‌ای تبیین شوند که وابستگی عامل‌ها به ساختار مشخص گردد، بدون اینکه باعث شود انسان‌ها شیء‌گونه مورد بررسی قرار گیرند. به اعتقاد گیدنز، اگر در تبیین ساختارها نقش کنشگران و عوامل فاعلی مورد توجه قرار نگیرد و در نظریه اجتماعی، اندیشه فاعل بودن انسان‌ها و کنش آن‌ها جایگاهی نداشته باشد، تأکید صرف بر ساختارها باعث پیدایش دیدگاهی شیء‌گونه به انسان‌ها می‌شود. از این رو، عینیت ساختارها و فاعل بودن انسان‌ها از عناصر بنیادی نظریه ساختاربندی گیدنز است. عینیت ساختارهای اجتماعی و فاعل بودن انسان، بنیادی‌ترین عناصر برای حل مسأله ساخت‌یابی محسوب می‌شود و راه‌حل آن نیز کندوکاو درباره چگونگی فعل و انفعالات آن‌ها با یکدیگر به منزله نیروهای زاینده ساختار است. به عبارت دیگر، تعاملات نیروهای غیرعامل ساختاری (جایی که عامل بودن انسان، جایی ندارد) و نیروهای عامل ساختاری که مستلزم کنش عاملیت است، باید تشخیص داده شود (همان، ۱۶-۲۴).

۱. هر دو واژه، ترجمه‌های مختلف واژه خاص گیدنز یعنی Structuration است.



به اعتقاد کسل «به نظر گیدنز، عاملیت به معنای نیت و مقاصدی نیست که افراد در انجام دادن کارها دارند، بلکه در درجه اول به معنای توانایی آن‌ها برای انجام دادن این اعمال است و به همین دلیل، عاملیت، حاکی از قدرت است. عاملیت به رویدادهایی مربوط می‌شود که فرد مسبب آن‌هاست، به این معنا که فرد می‌توانست در هر مرحله از جریان کردار به گونه‌ای دیگر عمل کند. هر چه رخ داده باشد، در صورت عدم مداخله فرد ممکن نبود رخ دهد» (کسل، ۱۳۸۳: ۱۳۶).

گیدنز و چرخش معنایی در واژه ساختار

یکی از وجوه جدید و در عین حال ابهام‌آمیز در بررسی دیدگاه گیدنز، استفاده وی از واژه «ساخت» است. زیرا واژه «ساخت» در گیدنز، کاربردی غیر از معنای رایج در جامعه‌شناسی دارد. این کاربرد از کتاب «قوانین جدید روش جامعه‌شناسی»^۱ آغاز شد. در این کتاب، گیدنز با از زبان به عنوان ساختار اجتماعی، منظور خود از اصطلاح «ساخت» در اجتماع را توضیح داده است (Gidens, 1993: 125).^۲

به اعتقاد گیدنز، ساختارهای اجتماعی همان قواعد هستند که گاهی از شاخص‌های معنایی نرم‌تر و گاهی سخت‌تر برخوردارند و رهیافت‌های نظم با جهت‌گیری هنجاری، مشروط به آن‌هاست. البته در این دیدگاه، قواعد یا همان شاخص‌های معنایی، از ضرورت علی برخوردار نیستند، بلکه بیش‌تر به مثابه جعبه ابزاری در خدمت کسب مهارت کنشی هستند. به عبارت دیگر، ساختارها فقط در کنش و به واسطه کنش وجود دارند و به وسیله کنش، تولید و بازتولید می‌شوند.

به اعتقاد گیدنز، مطالعه ساخت‌یابی، تلاشی برای تعیین بخشیدن به شرایطی است که تداوم و تجزیه ساختارها یا انواع ساختارها را در برداشته باشد. همچنین ساخت‌یابی «به نحوی انتزاعی به فرایند پویایی برمی‌گردد که به موجب آن ساختارها به وجود می‌آیند». بنابراین ساخت‌یابی از هر دو دیدگاه ساختارگرایی^۳ و فلسفه کنش، متفاوت است. محدودیت‌های رویکرد ساختارگرایی (چه در نسخه کارکردگرایی‌اش^۴، مارکسیست یا گونه‌های ساختارگرایی مدرن) این است که در آن، بازتولید روابط اجتماعی و اعمال به عنوان برون‌دادی مکانیکی در نظر گرفته

1. New rules of sociological method

۲. درباره این موضوع در بخش‌های بعد توضیح داده می‌شود.

3. Structuralism

4. Functionalism



می‌شود، در حالی که آن را باید فرایند سازنده فعالی دانست که توسط سوژه‌های فعال ساخته می‌شود. در مقابل، اشکال اصلی فلسفه کنش (همراه با بیشتر صور جامعه‌شناسی تفسیری) این است که فقط با مشکل «تولید» سر و کار دارد و از این رو، هیچ مفهومی از تحلیل ساختاری را به کار نمی‌گیرد. نظریه ساخت‌یابی با نشان دادن اینکه چگونه ساختارهای اجتماعی، توسط عاملیت انسانی^۱ ساخته می‌شوند و همزمان عامل انسانی، واسطه^۲ این ساخت است، برای روشن شدن نقایص یادشده تلاش می‌کند. منظور از دوسویگی ساخت به مثابه مفهوم محوری در نظریه ساخت‌یابی گیدنز، همین است. گیدنز با بکارگیری این واژه برای احتراز از دوگانگی عاملیت و ساختار تلاش کرده است (Bryant and Jary, 1991: 7). در این دیدگاه، ساخت و عامل، دو هویت متمایز از یکدیگر نیستند تا مسأله ساخت و عامل، از تبیینی دوگانه برخوردار باشد، بلکه ساختارهای اجتماعی، ترکیبی دوسویه دارند؛ از یک سو عامل، آن‌ها را ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، آن‌ها ساختار کنش عامل در اجتماع هستند.

گیدنز در بررسی ساخت‌یابی افعال اجتماعی، تلاش کرده است درباره چگونگی ساخت ساختارها از طریق کنش و چگونگی ساخت کنش به نحو ساختاری توضیح دهد. به اعتقاد گیدنز، ساختارها نه به عنوان محدودیت‌هایی برای عاملیت انسانی، بلکه به عنوان اموری توان‌بخش باید مورد توجه قرار گیرد. نکته مهم این است که چگونه بعد از تألیف کتاب «قوانین جدید روش جامعه‌شناسی»، استفاده از واژه ساختار با استفاده‌های قبلی آن تفاوت یافت (همان).

نظریه ساخت‌یابی گیدنز را می‌توان به صورت ذیل خلاصه کرد:

(۱) موضوع اصلی نظریه اجتماعی، نه کنش فرد و تجربه وی (فردگرایی روش‌شناختی) و نه کلیت‌های اجتماعی، بلکه اعمال اجتماعی است.

(۲) اعمال اجتماعی توسط عاملان انسانی که معرفت‌پذیرند، انجام می‌شود. عاملان انسانی را نمی‌توان به سادگی محصول فرهنگ و نیروهای طبقاتی پنداشت. آن‌ها واجد قابلیت بازاندیشی در تعامل روزانه و دارای نوعی آگاهی ضمنی درباره کنش خود هستند.

(۳) اعمال اجتماعی، خودبه‌خودی و کاملاً ارادی نیز نیستند، بلکه در راستای زمان و مکان نظم یافته‌اند. به عبارت دیگر، آن‌ها قاعده‌مند و بازخوردی‌اند. کنشگران در ایجاد اعمال اجتماعی (که سازنده الگوهای مشاهده‌پذیرند و آن‌ها نیز سازنده و شکل‌دهنده جامعه‌اند)، بر اساس خواص ساختاری عمل می‌کنند که این خواص ساختاری، ویژگی‌های نهادینه‌شده جوامع هستند.

1. Human agency
2. Medium



۴. بنابراین، ساختار، متکی و وابسته به فعالیت است. ساختار، هم میانجی و هم پیامد فرایند ساختاری شدن (تولید و بازتولید اعمال در راستای زمان و مکان) است. گیدنز این فرایند را «هرمنوتیک مضاعف» نامیده است که درگیری دوسویه افراد و نهادهاست. به طور خلاصه می‌توان گفت از دیدگاه گیدنز، ما جامعه را خلق می‌کنیم، در همان حال که توسط جامعه خلق می‌شویم (Jeremy, 2004)^۱ به نقل از مقدس و قدرتی، ۱۳۸۳: ۱-۳۱).

گیدنز بیان کرده است:

«منظور من از دوسویگی ساخت، این است که ساختارهای اجتماعی، هم به وسیله عامل انسانی ساخته می‌شوند و در عین حال، درست در همان زمان، خود، واسطه‌ای برای این ساختن هستند.... ساختارهای اجتماعی، هم شرایط و هم پیامدهای کنش متقابل اجتماعی‌اند؛ این ساختارها قواعد و منابع کنشگران اجتماعی هستند که درگیر کنش متقابل با یکدیگرند، و نه الگوهای ارتباطات اجتماعی. ساختارها برای کنشگر اجتماعی حالت بیرونی نداشته، در حافظه کنشگر قرار دارند و محصور در اعمال اجتماعی‌اند» (بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۵۸).

در کارکردگرایی ساختاری، دو اصطلاح «ساختار» و «نظام»^۲ عموماً مترادف یکدیگر استعمال می‌شوند. در حالی که در نظریه ساخت‌یابی آن‌ها بسیار با هم تفاوت دارند. نظام اجتماعی به تنهایی به الگوهای سطحی^۳ تعاملات برمی‌گردد، در حالی که ساختار بر اساس استفاده ریکور^۴ به «نظم بالقوه»^۵، «قوانین زایشی»^۶ و «منابع»^۷ برمی‌گردد. بر خلاف ساختارگرایی آلتوسر^۸ نظریه ساخت‌یابی هرگز سوژه‌های انسانی را صرفاً «حاملان»^۹ ساختارها نمی‌داند (Bryant and Jary, 1991: 7-8).

1. Jeremy, Rose (2004), Evaluating the contribution of structuration theory to the information system discipline, available at www.uregina.ca/gingrich/319j2903.htm.

2. System

3. Surface patterns

4. Ricoeur

5. Virtual order

6. Generative rules

7. Resources

8. Althusser

9. Bearers



مقایسه نظریه اعتباریات و نظریه ساخت‌یابی

الف) نگاه فرانظریه‌ای نظریه اعتباریات و نظریه ساخت‌یابی

نظریه اعتباریات علامه طباطبایی، بسان مباحث وجود ذهنی در فلسفه، از مباحث هستی‌شناختی معرفت محسوب می‌گردد. در نظریه اعتباریات بیان شده است که چه رویدادهای مفهومی در هنگام عمل در انسان رخ می‌دهد. علاوه بر این، نوع هستی انسان و قوای او و کارکردهای قوه عامله یا عقل عملی انسان را نیز در مراحل قبلی بیان کرده است.

گیدنز نیز در یکی از نوشته‌های خود بیان کرده است:

«ساخت‌یابی، عنوانی است که به دغدغه‌های خود داده‌ام تا به بسط چارچوبی هستی‌شناختی برای بررسی فعالیت‌های انسانی بپردازم» (گیدنز، ۱۹۹۱: ۲۰۱).

این عنوان که نظریه ساخت‌یابی گیدنز، جهان‌بینی ویژه‌ای را در اختیار پژوهشگر اجتماعی قرار می‌دهد، در عبارات افرادی غیر از خود گیدنز نیز مشاهده می‌شود. برای نمونه، ریچارد کیل مینستر^۱ در مقاله‌ای با عنوان «نظریه ساخت‌یابی به عنوان یک جهان‌بینی»^۲ به تفصیل به توضیح این مطلب پرداخته است (Kilminster, 1991: 74). نظریه ساخت‌یابی در برخی دیدگاه‌های دیگر نیز به عنوان نظریه‌ای در نظر گرفته شده است که جایگاهی فرانظریه‌ای^۳ دارد (Cohen, 1989: 11).

گرچه هر دو نظریه در تلاش‌اند نوعی جهان‌بینی از عمل انسان در اجتماع را ارائه دهند، اما حداقل در مقام تبیین، جهان‌بینی که علامه در نظریه اعتباریات و پایه‌های فلسفی آن در اختیار می‌نهد، از بنیان مستحکم‌تری نسبت به نظریه گیدنز برخوردار است. نظریه علامه علاوه بر بنیان فلسفی‌اش، یک گام به جلو نیز محسوب می‌شود، زیرا نظریه ساخت‌یابی گیدنز فقط در پی تبیین اعمال اجتماعی افراد است، در حالی که نظریه اعتباریات علامه طباطبایی، به مطلق عمل انسان چه در جامعه و چه به شکل فردی ناظر است.

البته شایان ذکر است که نظریه علامه، فاقد تأثیرگذاری گسترده‌ای است که نظریه گیدنز در علوم اجتماعی داشته است، زیرا تاکنون نظریه اعتباریات از این دیدگاه کمتر مورد بررسی قرار گرفت و عمدتاً با مباحث فلسفه اخلاق مرتبط دانسته شده است.

1. Richard kilminster
2. Structuration theory as a world-view
3. Meta-theoretical



ب) دیدگاه مشابه هر دو نظریه درباره ماهیت ساختار و نقش عامل

در نظریه اعتباریات علامه طباطبائی، ساخت و عامل با هم معنا پیدا می‌کنند. ظاهراً این موضوع، مهم‌ترین وجه تشابه دو نظریه اعتباریات و ساخت‌یابی است که ساخت را بدون عامل نمی‌توان تبیین کرد.

در نظریه اعتباریات علامه طباطبائی، شاهد نوعی برداشت از ساختار هستیم که این ساختار توسط عقل عملی افراد ساخته می‌شود. این ساختار علاوه بر توضیح وجوه مشترک میان انسان‌ها، امکان برقراری رابطه فهم‌پذیر در رفتار فردی و اجتماعی را نیز فراهم می‌کند. از این رو، نه تنها زبان انسان‌ها برای هم فهم‌پذیر است، بلکه عمل انسان‌ها حتی در فرهنگ‌های مختلف نیز برای یکدیگر فهم‌پذیر است.

همان‌طور که بیان گردید، در دیدگاه علامه طباطبائی، اعتباریات ساختاری به عنوان ساختار از طریق عمل فرد ساخته می‌شوند و عمل فرد در درون اعتبارات ساختاری محقق می‌شود. مفاهیم و ساختارهای اجتماعی به وسیله عامل انسانی در لحظه ارتباطات اجتماعی به واسطه عقل عملی در ظرف واهمه ساخته می‌شود. می‌توان گفت منظور از قوه واهمه (به عنوان منبع ساخت اعتبارات در این دیدگاه)، مرتبه‌ای از ذهن انسانی است که معانی غیرمحسوس را می‌سازد. بنابراین، ساختارهای اجتماعی، به مثابه حقیقت، وجود خارجی ندارند و ساخته عقل عملی به عنوان عامل مشترک میان همه انسان‌ها هستند. اعتبارات اجتماعی فقط در لحظه ارتباطات و افعال اجتماعی^۱ [در مقابل افعال اشتراکی] پدید می‌آیند. این اعتبارات، ساختارهای عقل عملی انسان‌اند که بیانگر نوعی قاعده‌مندی و ثبات در امور اجتماعی هستند. با این حال، ساختارهای اعتباری عقل عملی، وجود عینی خارجی ندارند و در اعمال فردی و اجتماعی انسان‌ها محصور هستند.

انسان، هم این اعتبارات ساختاری را می‌سازد و هم مجدداً از آن‌ها برای اعمال عاملیت فردی خود استفاده می‌کند. استفاده انسان در عمل اجتماعی از ساختارها، نوعی بازتولید آن‌ها در قالب عمل جدید است.

۱. علامه تفاوت دو نوع فعل را بیان کرده است: تفاوت فعل اشتراکی و فعل اجتماعی. در فعل اشتراکی، افراد بدون وجود عنصری ورای افراد به نام اجتماع یا جامعه، مرتکب عملی می‌شوند. در مقابل، وقوع فعل اجتماعی افراد در تعامل با یکدیگر بدون وجود فرد دیگر، ممکن نیست و افراد با هم مرتکب فعلی اجتماعی می‌شوند.



گیدنز نیز از اصطلاح «ساخت» به نحوی کاملاً متمایز از کاربرد رایج آن در علوم اجتماعی سخن گفته است (Bryant and Jary, 1991: 7). گیدنز از هیچ حیثیت عینی برای ساخت به عنوان امری تحمیلی بر رفتار انسان (به نحوی که در ساختارگراها وجود دارد) سخن نگفته است. نظریه ساخت‌یابی راهی میان ساختارگرایی و پارادایم تفسیری را می‌پیماید. بدین نحو که نه مانند ساختارگراها، قائل به جبر ساختار بر کنش‌های انسانی است و نه مانند تفسیری‌ها فقط عنصر پژوهش‌های اجتماعی را رفتار افراد می‌داند و هیچ‌گونه توجهی به تبیین‌های ساختاری ندارد.

نظریه گیدنز به عنوان روشی ترکیبی برای تبیین واقعیات پیچیده و مناسبات میان آن‌ها، رویکردی متفاوت را اختیار کرده است. به اعتقاد گیدنز: «ساختارها برای کنشگر اجتماعی حالت بیرونی ندارند، در حافظه کنشگر قرار دارند و محصور در اعمال اجتماعی‌اند» (بلیکی، ۱۳۹۲: ۱۵۸).

به اعتقاد علامه طباطبایی، ساختار زبان یکی از برساخته‌های اعتباری قوه واهمه (به عنوان قوه‌ای ذهنی در انسان) است که ضرورتاً در اجتماع پدید می‌آید (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف، ۳۵۶-۳۵۷). علامه زبان را یک «ساخت اجتماعی» نامیده است (طباطبایی، ۱۳۸۷ پ: ۱۴۷). اگر این عبارت علامه را ذیل اعتبارات ساختاری به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر اعمال فردی و اجتماع انسان‌ها قرار دهیم، شبیه همان چیزی است که گیدنز آن را «دوسویگی ساخت» نامیده است. «اوصاف ساختاری «زبان» به مثابه کیفیات جامعه صحبت‌کنندگان زبان (مانند قواعد نحو) در تولید یک جمله به وسیله فرد متکلم به کار می‌رود. ولی کنش بیان این جمله، خود در بازتولید آن قواعد نحوی مانند کیفیت‌های ثابت زبان سهم دارد. مفهوم دوسویگی ساخت برای هر بازتولید اجتماعی، نقش اساسی دارد و به هیچ وجه رویکردی کارکردگرایانه ندارد» (همان). گیدنز استدلال خود برای دوسویگی ساخت اجتماعی را با ارجاع به ساخت اجتماعی زبان بسط داده اتس. به اعتقاد وی:

«زبان را دست‌کم می‌توان از سه جنبه تولید و بازتولید زبان بررسی کرد که هر یک از آن‌ها ویژگی تولید و بازتولید کلی‌تر جامعه نیز هستند. زبان را کنشگران «می‌آموزند» و «تکلم» می‌کنند. زبان به مثابه رسانه ارتباطی بین آن‌ها به کار گرفته می‌شود و «ساختی» را شکل می‌دهد که از برخی جهات از طریق گفتار نوعی «اجتماع زبانی» بنا می‌شود. زبان به لحاظ تولید آن به عنوان مجموعه‌ای از کنش‌های گفتاری به دست‌گوبنده منفرد: (۱) نوعی مهارت، یا مجموعه بسیار پیچیده‌ای از مهارت‌هاست که همه اشخاصی که زبان «می‌دانند»، واجد آن هستند؛ (۲) به



عنوان هنر خلاق فاعل کنشگر، برای «معنا دادن» به کار می‌رود؛ ۳) چیزی است که گوینده آن را انجام می‌دهد، اما نه با شناخت کامل چگونگی انجام شدن آن. مقصود این است که گوینده احتمالاً فقط می‌تواند توضیح ناقصی درباره مهارت‌های به کار گرفته یا چگونگی بکارگیری آن‌ها بیان کند» (کسل، ۱۳۸۳: ۱۴۴-۱۴۵).

علامه در همین مضمون معتقد است که اعتبارات ساختاری بعدالاجتماع، مفاهیمی هستند که انسان در روابط اجتماعی آن‌ها را می‌سازد. دلیل اینکه ساختارهای مذکور، میان همه مشترک است، مبدئیت عقل عملی به عنوان روح حاکم بر روابط اجتماعی برای ساخت چنین مفاهیمی در مواجهه با روابط و نیازهای اجتماعی است. از دیدگاه گیدنز نیز اوصاف ساختاری زبان به مثابه کیفیات جامعه صحبت‌کنندگان است.

از دیدگاه علامه طباطبائی، اعتبارات بعدالاجتماع در روابط اجتماعی جریان دارند و اصول آن توسط انسان برای روابط اجتماعی استفاده می‌شود. گیدنز نیز معتقد است این کیفیات در تولید یک جمله به وسیله فرد متکلم به کار می‌روند.

به اعتقاد علامه طباطبائی، عقل عملی انسان در لحظه ایجاد عملی اجتماعی، اعتبار ساختاری بعدالاجتماعی را بازتولید می‌کند که برای کنش اجتماعی، اصل محسوب می‌شود. اما برای رسیدن به عمل بازتولید، نیازمندیم که آن عمل اجتماعی فرد را بر اساس اصول و فروع اعتباریات بعدالاجتماع، تحلیل قهقرایی کنیم (طباطبائی، ۱۳۸۷ الف: ۱۲۴-۱۲۵). به اعتقاد گیدنز نیز کنش بیان یک جمله، خود در بازتولید قواعد نحوی مانند کیفیت‌های ثابت زبان سهم دارد. برای روشن شدن موضوع، ذکر مثال زیر مفید است. مثال زیر با توجه به ساختار اعتباریات مورد نظر علامه و نیز هر سه جنبه تولید و بازتولیدی تنظیم شده است که گیدنز در استفاده از زبان به عنوان یک ساختار اجتماعی توضیح داده است.

فرض کنید برای خرید اتومبیل به نمایشگاه اتومبیل مراجعه می‌کنم. در مقابل خرید اتومبیلی «چک می‌دهم» (جنبه الف = مهارت فردی در خرید و فروش). فروشنده در صورت معتبر بودن، آن چک را می‌پذیرد و اتومبیل را به من تحویل می‌دهد (جنبه ب = نوعی مهارت که همه اشخاص معامله‌گر آن را می‌دانند). چک کشیدن به این معناست که من اولین اعتبار عقل عملی، یعنی «وجوب» را محقق کرده‌ام. پس اولین اعتبار را اراده کرده و آن را «حسن» دانسته‌ام. حال اگر بخواهیم با تبیینی قهقرایی به این اعتباریات ساختاری اولیه برسیم، باید گفت در لحظه‌ای که کنش اجتماعی «چک کشیدن» را انجام می‌دهم، بدین معناست که قبول کرده‌ام به فروشنده «پول» پردازم. اگر قبول کرده‌ام که به فروشنده پول پردازم، بدین معناست که پذیرفته‌ام در مقابل



مملوک دیگری، باید مملوکی از خودم را پردازم. حال که فروشنده مملوک (اتومبیل) خود را به من می‌دهد، چون در مقابل، مملوکی از خود را نمی‌خواهم به او بدهم (مبادله کالا به کالا صورت نمی‌گیرد) باید مابه‌التفاوت «هیچ» و اتومبیل را پردازم. این اعتبار در صورتی درست است که پذیرفته باشم در «عدم تعادل میان مواد مورد مبادله، امری (پول) باید برای ایجاد تعادل وجود داشته باشد». همچنین این اعتبار در صورتی درست است که پذیرفته باشم «میان املاک مملوکه، اختلاف است». در ضمن، اعتبار مذکور در صورتی درست است که پذیرفته باشم در باب انتقال املاک، باید «مبادله» انجام شود. در نهایت، این اعتبار مبتنی بر این اعتبار بعدالاجتماع است که من «اصل ملک» را پذیرفته باشم. اصل ملک نیز مبتنی بر اصل «اختصاص» و «استخدام» از اعتبارات قبل از اجتماع است و قبل از آن‌ها «حسن و قبح» و «وجوب» است (جنبه ج = من ماشین را خریده‌ام، اما نه با شناخت کامل از اینکه چه اموری در ضمن این معامله پیشفرض بوده یا تحقق یافته است). پس در کنش اجتماعی «چک کشیدن» چندین اعتبار ساختاری را ایجاد کرده‌ام، هر چند آگاهی بالفعل درباره آنها نداشته باشم. بدین معنا که این اعتبارات ساختاری در لایه‌های زیرین آگاهی من قرار دارند.

«چک»، «پول»، «مبادله»، و «اصل ملک» به عنوان اعتبارات ساختاری (همان «کیفیات» به تعبیر گیدنز) جامعه خرید و فروش‌کنندگان است که در یک کنش «خرید» آن‌ها را بازتولید می‌کنم. یعنی عقل عملی من در اعتباری عام که همه این‌ها را شامل می‌شود، آن‌ها را ایجاد می‌کند.

خلاصه و نتیجه‌گیری

با توضیح تحلیلی خاصی که در مقاله حاضر درباره نظریه اعتباریات علامه طباطبایی به مثابه مقولات عقل عملی بیان گردید، زمینه تقسیم‌بندی دیگری نیز در این نظریه فراهم شد. تفکیک اعتبارات به اعتبارات ساختاری و محتوایی، بیانگر این است که اعتبارات، در حیثیت ساختاری خود همان مسأله ساخت در علوم انسانی را مطرح می‌کند که انسان به واسطه عقل عملی خود آن‌ها را می‌سازد و برای پیشبرد اهداف فردی و اجتماعی خود مورد استفاده قرار می‌دهد. علامه طباطبایی در بحث درباره اعتباریات معتقد است که انسان در مرحله تولید اعتبارات، هم ابزار عمل خود را می‌سازد و هم از آن ابزار به گونه‌های مختلفی استفاده می‌کند و عمل او ساختارمند است. گیدنز نیز درباره ساخت و عامل، نظیر همین سخن را دارد. بر اساس این نظریه، گرچه ساختار عنصری محدودکننده برای افعال انسان است، اما در عین حال قدرت‌بخش نیز است. در



ضمن، ساختار، عنصری عینی مانند عناصر فیزیکی نیست، بلکه انگاره‌ای ذهنی است که نظام عقل عملی را در هنگام فعل انسانی نشان می‌دهد.

با تفسیر نظریه اعتباریات و امتداد این نظریه در علوم اجتماعی، شباهت‌های فراوانی میان نظریه اعتباریات علامه طباطبائی و نظریه ساخت‌یابی گیدنز ملاحظه می‌گردد، به نحوی که چرخش معنایی ساخت در ادبیات گیدنز را می‌توان بسان گامی از سوی وی برای نزدیک کردن مباحث علوم اجتماعی به ادبیات فلسفه اسلامی دانست. گرچه هدف وی چنین امری نبوده است، اما وی ساخت را به گونه‌ای معنا کرده است که به مباحث مقولات عقل عملی در نظریه اعتباریات شبیه شده است. اینکه به نظر گیدنز، عامل‌های اجتماعی، هم ساخت را تولید و هم آن را در ضمن افعال اجتماعی بازتولید می‌کنند، شباهت دیگری است که می‌توان آن را توضیحی دیگر از کارکرد اعتبارات در اجتماع دانست. در نهایت، ویژگی‌های سه‌گانه‌ای که گیدنز برای زبان به عنوان یک ساخت اجتماعی بیان کرده است، به روشنی در اعتبار به مثابه یک ساخت اجتماعی وجود دارد. به نحوی که می‌توان ساختارهای دیگر اجتماع مانند عقود و معاملات را نیز با توجه به آن تبیین کرد. موارد مذکور صرفاً اصلی‌ترین شباهت‌های دو نظریه یادشده بود. اما شباهت‌های دیگری که در مقاله حاضر بیان شده است و می‌توان در پژوهش‌های بعدی به بررسی آنها پرداخت، زمینه را برای ورود نظریه‌های فلسفه اسلامی به علوم اجتماعی به نحوی روشن‌مند فراهم می‌کند. به نحوی که بتوانیم با مبنای فلسفی اسلامی - ایرانی وارد مباحث علوم انسانی شویم.



کتابنامه

۱. آملی، محمدتقی (۱۳۷۴)، درر الفوائد تعلیقه بر شرح منظومه، قم: مؤسسه دارالتفسیر.
۲. بلیکی، نورمن (۱۳۹۲)، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه سیدحمیدرضا حسنی و همکاران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. پارکر، جان (۱۳۸۵)، ساختاریندی، ترجمه امیرعباس سعیدی‌پور، تهران: آشیان.
۴. توسلی، غلامعباس (۱۳۶۹)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سمت.
۵. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۸)، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه صادق لاریجانی، قم: بوستان کتاب.
۶. طباطبایی، محمدحسین (۲۰۰۷)، مجموعه الرسائل العلامه الطباطبایی، مصحح صباح ربیعی، قم: باقیات.
۷. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان.
۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۷ الف)، مجموعه رسائل علامه طباطبائی، قم: بوستان کتاب.
۹. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۷ ب)، روابط اجتماعی در اسلام، قم: بوستان کتاب.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۷ پ)، اصول فلسفه رئالیسم، قم: بوستان کتاب.
۱۱. کسل، فیلیپ (۱۳۸۳)، چکیده آثار آنتونی گیدنز، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: ققنوس.
۱۲. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، چشم‌اندازهای جهانی، ترجمه محمدرضا جلایی‌پور، تهران: طرح نو، تهران.
۱۳. مقدس، علی‌اصغر و قدرتی، حسین (۱۳۸۳)، نظریه ساختاری شدن آنتونی گیدنز و مبانی روش‌شناختی آن، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ۴، ۱-۳۱.
۱۴. ملاصدرا (۱۹۸۱)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۵. مولان، باب (۱۳۸۰)، نظر جامعه‌شناسان در مورد جامعه‌شناسی، ترجمه یوسف نراقی، تهران: اطلاعات.

16. Giddens, Anthony (1993), *New rules of sociological method*, Stanford California: Stanford university press.

17. Giddens, Anthony (1991), *Structuration theory: Past, present and future*, in G.A. Bryant Christophen and David Jary, *Giddens' theory of structuration*, London & New York: Routledge.



-
18. Christophen, G. A. Bryant and Jary, David (1991), Giddens' theory of structuration a critical appreciation, London & New York: Routledge.
 19. Cohen, Ira. J. (1989), Structuration theory, New York: St. Martin's press.
 - a. Kilminster, Richard (1991), Structuration theory as a world-view, in Christophen G.A. Bryant and David Jary, Giddens' theory of structuration, London & New York: Routledge.
 20. Rose, Jeremy (2004), Evaluating the contribution of structuration theory to the information system discipline, available at www.uregina.ca/gingrich/319j2903.htm